



Investigating the Structure of the Historical-Romantic Novel of *Shams and Toghra*

Ahmad Sanchooli^{1*} | Somayeh Shahgoli²

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Zabol University. Email: ah_sanchooli@uoz.ac.ir
2. M. A. of Persian Language and Literature, Zabol University. Email: s.shahgoli95@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2018/10/20

Received in revised form:

۲۰۲۱/۷/۱۶

Accepted: 2021/7/25

Keywords:

Mohammad BagherKhosravi,
Shams and Toghra,
Historical Novel,
Story Structure.

Mohammad Bagher Khosrawi (1338 AH) is one of the most prominent writers in the field of historical stories. *Shams and Toghra's novel* is his most important work, the events of which are related to the period of the Mongol rule. The author addresses the issue of love and the strict Moghal laws on marriage. In this work, the story of love is a completely reasonable and logical flow, with solidity and loyalty, with all the wishes and desires of a lover that eventually leads to marriage, and contradictions and dichotomies are transformed into a alchemy of love for unity. Considering the importance of the historical novels in this article, the structure of the historical romantic story of *Shams and Toghra* has been discussed in a descriptive-analytical way. The results of the research show that the development of characters, strong cause and effect relationships between events, environment, scene, diverse conversations and the current situation, the types of conflicts and the use of most of the elements of the story have made *Shams and Toghra* as a very coherent set of work in narrating the story.

Cite this article: Sanchooli, A. & Shahgoli, S. (2022). Investigating the Structure of the Historical-Romantic Novel of *Shams and Toghra*. *Journal of Research in Narrative Literature*, ۱۰(۴), ۱۰۷-۱۲۸.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.2275.1089



بررسی ساختار رمان تاریخی - عاشقانه شمس و طغرا

احمد سنجولی^{*۱} | سمیه شاهگلی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل. رایانامه: ah_sanchooli@uoz.ac.ir

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل. رایانامه: s.shahgoli95@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۸</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۴/۲۵</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۳</p> <p>واژه‌های کلیدی: محمدباقر خسروی، شمس و طغرا، رمان تاریخی، ساختار داستان.</p>	<p>محمدباقر خسروی (ف: ۱۳۳۸ هـ.ش) از جمله نویسندگان برجسته حوزه داستان‌های تاریخی است. رمان شمس و طغرا، مهم‌ترین اثر وی است که وقایع آن مربوط به دوران حکومت مغولان است. نویسنده در این کتاب به مسأله عشق و قوانین سخت مغولان در امر ازدواج اشاره کرده است. در این اثر داستانی عشق جریانی کاملاً معقول و منطقی دارد همراه با استواری و وفاداری، با همه خواسته‌ها و تمناهای یک عاشق که سرانجام به ازدواج می‌انجامد و تضادها و دوگانگی‌ها به وسیله‌ی کیمیای عشق به یگانگی و وحدت تبدیل می‌شود. با توجه به اهمیت رمان‌های تاریخی در این نوشتار ساختار داستان تاریخی - عاشقانه شمس و طغرا به شیوه‌ی توصیفی تحلیلی بحث و بررسی شده است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که پرورش شخصیت‌ها، روابط علت و معلولی قوی میان حوادث، فضا سازی، صحنه پردازی، گفت‌وگوهای متنوع و متناسب با وضعیت موجود، انواع کشمکش‌ها و بهره‌گیری از اغلب عناصر داستانی، شمس و طغرا را مجموعه‌ای بسیار منسجم و کارآمد در زمینه داستان پردازی قرار داده است.</p>

استناد: سنجولی، احمد و شاهگلی، سمیه (۱۴۰۰). بررسی ساختار رمان تاریخی - عاشقانه شمس و طغرا. پژوهشنامه ادبیات داستانی،

۱۰(۴)، ۱۰۷-۱۲۸.



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/RP.2021.2275.1089

۱. پیشگفتار

داستان، یکی از انواع ادبی است که از دیرباز توجه آدمی را جلب کرده، در زندگی و تفکر بشر تأثیرات عمیق و ژرفی داشته است. انسان در هر دوره‌ای از زندگی خود به این قالب هنری متوسل شده تا اندیشه و آرمان‌های خود را هرچه بهتر حفظ و پاسداری کند همچنین افکار خویش را به صورت غیرمستقیم به دیگران انتقال دهد. یکی از گونه‌های داستانی، رمان تاریخی است که «شخصیت‌های اصلی آن از میان چهره‌های تاریخی انتخاب شده و ماجراهایش در زمانه‌ای فاصله گرفته از روزگار نگارش اثر اتفاق افتاده باشد. نویسنده رمان تاریخی خود را نسبت به توصیف رویدادهای عصری خاص در مکان جغرافیایی مقید می‌کند» (نیکیتین، ۱۳۸۵:۱۶۹). بر این اساس، نویسنده در رمان تاریخی «نه تنها حق دخل و تصرف در رویدادها را برای خود قائل می‌شود، بلکه به اشخاص تاریخی و واقعی نیز در مواردی جنبه‌ای خیالی و ساختگی می‌بخشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۴:۲۱۶).

محمدباقر خسروی (ف: ۱۳۳۸ هـ ش)، یکی از رمان‌نویسان تاریخی دوره معاصر است که مهم‌ترین اثرش رمان سه جلدی است که جلد اول آن را شمس و طغرا، جلد دوم ماری ونیسی و جلد سوم را طغرل و همای نام نهاده است. درواقع خسروی «شاهزاده پایین مرتبه قاجار که تا حدودی موقعیت اجتماعی خود را از دست داده بود، رمان شمس و طغرا را در هنگامه جنبش مشروطیت، وقتی که کرمانشاه آشوب زده و ناامن بود درنهایت ملالت و افسوس به حال وطن عزیز نوشت» (یاوری، ۱۳۸۲:۲۱). شمس و طغرا مثل دیگر رمان‌های تاریخی «از سویی ادامه داستان‌های عیاری فارسی مانند سمک عیار و امیر ارسلان است و از سوی دیگر از رمان‌های الکساندر دوما و جرجی زیدان متأثر است و هم از اغراق‌های آن قصه‌ها نشان دارد» (میرعابدینی، ۱۳۸۷:۱۷۴).

در ارتباط با اهمیت آثار خسروی به‌ویژه رمان شمس و طغرا آمده که «خسروی برای نوشتن این رمان از منابع تاریخی متعددی بهره برده است. استفاده ساختاری نویسنده از مضمون عاشقانه در این است که وی تاریخ را با سرگذشت فردی شخصیت‌ها پیوند می‌دهد و بدین سان مفاهیم تاریخی را در قالب رمان بیان می‌کند» (کامشاد، ۱۳۸۴:۶۲). در حقیقت «نویسندگان مثل خسروی که به نقش دسیسه عاشقانه در روند وقایع اهمیت داده‌اند، رمان‌های پر کشش تری پدید آورده، در القای مفاهیم آموزشی به مخاطب موفق‌تر بوده‌اند؛ زیرا از این طریق به روایتی باستانی تازگی بخشیده‌اند» (بیگدلو، ۱۳۸۰:۱۹۲). برای بررسی بیشتر در آثار این نویسنده بررسی ساختار رمان تاریخی - عاشقانه شمس و طغرا انتخاب و به روش توصیفی تحلیلی تجزیه و تحلیل شده است و تلاش شده به این

سؤالات پاسخ داده شود که مؤلفه‌های ساختاری رمان شمس و طغرا کدام است؟ و چه عواملی سبب جذابیت و گیرایی این داستان شده است؟

درباره رمان شمس و طغرا، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته که از لحاظ موضوع، محتوا و شیوه کار با این مقاله به کلی تفاوت دارد. از جمله مقاله «بررسی موردی دو رمان تاریخی امیر ارسلان نامدار و شمس و طغرا» نوشته محبوبه نورا (۱۳۸۹) که در آن به این مسأله اشاره شده است که داستان شمس و طغرا با قصه‌های عامیانه و سنن قصه‌نویسی ادبیات کهن پیوندی قوی دارد و قهرمان آن تا حدود زیادی به شخصیت امیر ارسلان تشبیه پیدا می‌کند. همچنین ولی‌نیا و محمدی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «نوع‌شناسی تطبیقی رمان تاریخی فارسی و عربی از سروالتر انگلیسی و جرجی زیدان تا محمدباقر خسروی» ضمن اشاره به تأثیرپذیری فراوان خسروی از ادبیات غرب بیان داشته‌اند که وی در آثار خویش به کارکرد انتقادی، بیشتر از زیدان نظر داشته، نثر وی به‌ویژه در عنوان و آغاز بخش‌ها، ادبی‌تر و گیراتر از آثار جرجی زیدان و سروالتر است.

دشتی (۱۳۷۷)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نخستین رمان‌های تاریخی فارسی» به زمینه‌های پیدایش انواع رمان‌های تاریخی اشاره کرده، در مورد نویسندگان دوره مشروطیت نظیر محمدباقر خسروی، آراین‌پور و آثار آن‌ها سخن گفته است. محمدی (۱۳۹۳)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود «جایگاه زن در رمان شمس و طغرا از محمدباقر خسروی» را بررسی کرده، معتقد است که فضای بسته فرهنگی و اجتماعی حاکم بر رمان شمس و طغرا، زمینه‌های لازم را برای رشد شخصیت زنان از بین برده است. زن‌ها در این داستان نه تنها از آزادی و نشان والای انسانی خود محرومند، بلکه مردسالاری حاکم بر داستان هر جا که فرصت یابد انواع توهین‌ها و تحقیرها را درباره آن‌ها اعمال می‌کند. شاه‌محمدی (۱۳۸۳)، نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خویش با عنوان «نهضت ترجمه و تأثیر آن بر حوزه داستان‌نویسی معاصر در بررسی تطبیقی شمس و طغرا با سه تفنگدار و تهران مخوف با بینوایان» به بررسی و تحلیل محتوای این سه داستان پرداخته است.

۲. عناصر داستان

هر داستانی به‌عنوان یک شکل هنری دارای بخش‌ها و عناصری است که پیکره آن را به‌وجود می‌آورد و از سایر انواع ادبی متمایز می‌سازد. هنرمندی و خلاقیت داستان‌نویس در فرآیند تبدیل طرح به داستان، نمود و ظهور می‌یابد. «داستان‌نویس با برگرفتن عناصر داستان و تزریق آن‌ها در ساختمان طرح، دست

به کار آفرینش داستان می‌زند. در واقع به کارگیری درست عناصر داستانی است که در جریان انتقال طرح به داستان، میان نویسنده متوسط و نویسنده‌ای خلاق فاصله می‌افکند و نوآوری و ظهور سبک‌های مختلف داستان‌نویسی در این مرحله پدید می‌آید» (حداد، ۱۳۸۷: ۳۶). مهم‌ترین عناصر سازنده هر داستان عبارت‌اند از: موضوع، پیرنگ، شخصیت و شخصیت‌پردازی، حقیقت‌مانندی، درونمایه، زاویه دید، صحنه، گفت‌وگو، لحن، فضا و رنگ و نماد.

۱-۲. موضوع

داستان شمس و طغرا یکی از داستان‌های عاشقانه فارسی است که محمدباقر خسروی آن را در ۵۴۸ صفحه به رشته تحریر در آورده است. وقایع این رمان مربوط به دوره‌ای بیست و چهار ساله از قرن هفتم و عهد حکومت آتش‌خاتون (آخرین اتابک از سلسله سلغریان) در فارس است که این سال‌ها مصادف با روزگار فرمانروایی آباق‌خان از ایلخانیان مغول بود. موضوع این داستان، عشق پرشور شمس، پسر خواجه فخرالدین (رئیس دیلمیان فارس) به طغرا، دختر زیباروی التاجو بهادر (امیر مغول) است. شمس به همراه پدر برای استقبال از امیر مغول به شیراز می‌آید، در این میان خانه التاجو بهادر آتش می‌گیرد. شمس، طغرا را از آتش می‌رهاند و عشق و دلدادگی آن‌ها آغاز می‌شود؛ اما چون مغولان دختر به تاجیک نمی‌دهند، شمس تلاش‌های خود را برای رسیدن به معشوقه آغاز می‌کند. وی برای رسیدن به یار و زندگی مرفه می‌کوشد تا در دستگاه حکومت مغولان مقامی یابد و در این راه تا جایی پیش می‌رود که به تدریج گماشته مغولان می‌شود. او بارها به خطر می‌افتد؛ اما سرانجام پس از برطرف کردن همه موانع، عاشق و معشوق به وصال یکدیگر می‌رسند.

۲-۲. طرح (پیرنگ)

داستان شمس و طغرا، سیری خطی دارد و به شیوه‌ای سنتی براساس تسلسل حوادث پیش می‌رود تا تاریخ از خلال سرگذشتی عاشقانه- حادثه‌ای بیان شود. از این رو پیرنگ آن در یک نگاه کلی، منسجم، مستدل و محکم است و دیدگاه نویسنده در بیان حوادث رئالیستی برگرفته از حقایق، شنیده‌ها و دانسته‌های وی است. در این رمان، ساختار پیرنگ شامل: شروع داستان، گره‌افکنی، کشمکش، تعلیق، نقطه اوج و گره‌گشایی است.

۲-۲-۱. شروع داستان

در داستان شمس و طغرا، شروع حادثه عشق با دیدن چهره معشوق آغاز می‌شود. آن‌گاه که شمس

(نجیب‌زاده قوم تاجیک) به همراه پدرش برای استقبال از انکیانو (امیر مغول) به شیراز می‌آید. در این میان حریق در خانه التاجو بهادر (سرکرده مغولان) روی می‌دهد. شمس، مردانه جان خود را به خطر می‌اندازد و طغرا (دختر التاجو بهادر) و دایه‌اش را نجات می‌دهد. همین حادثه (دیدار شمس و طغرا برای اولین بار) سبب می‌شود تا آن دو دلباخته یکدیگر شوند و عشقی دو طرفه میان آن‌ها شکل گیرد: «لحظه‌ای آن دو بی حرکت در برابر یکدیگر قرار گرفتند و چشم‌ها را به هم دوختند. گویی یک رابطه مخفی و یک آشنایی دیرین آن‌ها را به هم مربوط می‌ساخت و یک احساس مشترک و سوزانی قلب هر دو را می‌سوزانید» (خسروی، ۱۳۷۴: ۳۳).

۲-۲-۲. گره افکنی

شاید بتوان گفت اصلی‌ترین عنصر در پیدایش داستان‌های عاشقانه، وجود مانع در راه رسیدن عاشق به معشوق است. بدون مانع اساساً داستان شور و هیجانی ندارد. این مانع می‌تواند جنبه مذهبی و اعتقادی داشته باشد و یا ناشی از اختلاف طبقاتی، قومی و قبیله‌ای باشد. هرچه موانع و مشکلات بیشتر باشد، فراز و نشیب‌ها و حوادث داستان بیشتر و در نتیجه کوشش قهرمان (عاشق) برای پشت سر گذاشتن آن‌ها افزون‌تر است. علاوه بر افزایش ضریب هیجان، افزودن به طول داستان در واقع نشان‌دهنده پایداری و ثبات قهرمانان داستان نیز است (ذوالفقاری، ۱۳۷۴: ۳۷-۳۴). در داستان شمس و طغرا، هر چند عاشق و معشوق طالب یکدیگرند؛ اما مانعی مذهبی و قومی بر سر راه وصال آن دو قرار می‌گیرد. چنانکه شمس، جوانی تاجیک اما طغرا، دختری مغول است و بر طبق یاسای ایلخانی، مغولان نمی‌توانستند با بیگانگان ازدواج کنند:

«این یاسای ایلخانی است که جماعت مغول دختر به تاجیک ندهند و می‌دانید تخلف از یاسا در نزد آن‌ها به منزله کفر است» (خسروی، ۱۳۷۴: ۱۳۱).

بنابراین تلاش عاشق برای رسیدن به معشوق در برابر این مانع بزرگ که نظیر عشق زال و رودابه در شاهنامه فردوسی، مسأله مهم و سیاسی است، موجب گیرایی داستان می‌گردد و بسیاری از حوادث دیگر را پدید می‌آورد. البته در این رمان، موانع دیگری همچون: مخالفت پدر و مادر، اسیر شدن شمس در دریا و گرفتار شدن وی به دست کشیش و دسیسه چینی کلیچه (وزیر شاه) بر ضد شمس نیز بر سر راه عاشق و معشوق قرار دارد.

۲-۲-۳. کشمکش

تضاد و کشمکش در میان شخصیت‌ها باعث زیبایی و جذابیت داستان می‌شود. کشمکش بر اثر تضاد و تعارض به وجود می‌آید. اگر تضادی در داستان نباشد، کشمکش نیز ایجاد نمی‌شود و داستان به سوی نقل ساده و بدون تحرک پیش می‌رود. گاهی تضاد درون شخصیت به وجود می‌آید و او را برضد افکار و احساسات خود برمی‌انگیزد و گاه در جامعه بین فرهنگ‌ها و ارزش‌ها خود را نشان می‌دهد. در مواردی تضاد فرهنگی، اخلاقی و اعتقادی به جدال‌های جسمانی، ایجاد تعلیق و تحرک در داستان منجر می‌شود. به دلیل عاشقانه بودن رمان شمس و طغرا، درصد بسیاری از جدال‌های آن درونی (عاطفی) است. چنانکه این داستان با کشمکش عاطفی شروع می‌شود و با کشمکش جسمانی به پایان می‌رسد. در طول داستان نیز می‌توان شاهد انواع دیگر کشمکش‌ها بود که جذابیت و هیجان‌انگیزی اثر را دو چندان می‌کند:

الف) کشمکش ذهنی: کشمکش ذهنی «وقتی است که دو فکر با هم مبارزه می‌کنند» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۷۳). برای نمونه در بخشی از داستان، کشمکش ذهنی میان خواجه فخرالدین و شمس مشاهده می‌شود. اگرچه شمس فرزند خواجه فخرالدین می‌باشد؛ اما تفکرات آن دو در تضاد با یکدیگر است. شمس به دنبال دستیابی به وصال معشوق و کام دل خویش است؛ اما خواجه فخرالدین، سرانجام دلدادگی او را تباهی و بدنامی پیش‌بینی می‌کند و از فرزند خویش می‌خواهد تا شیراز را ترک کند:

«فرزند به عجب جایی گرفتار شده‌ای، این مغول‌ها از دختر دادن به تاجیک سخت عار دارند، خاصه که بی‌اجازه ایلخانی نمی‌توانند با بیگانه وصلت نمایند. نمی‌دانم آخر کار شما چه خواهد شد؟» (خسروی، ۱۳۷۴: ۷۸).

اما شمس که با اندیشه‌ای والا به دنبال دستیابی به هدف خویش است، این گونه پاسخ می‌دهد: «هیچ نخواهد شد. من جز به این طریق که از راه حلال و از روی شرف و نیکنامی به وصل او رسم، به قسم دیگر طالب نیستم. مگر او راضی شود که نجابت و شرافت را نادیده گرفته و بی‌اجازه پدر و مادرش همسر من شود» (همان: ۷۸).

یکی دیگر از کشمکش‌های ذهنی در این داستان هنگامی است که خرم از شمس می‌خواهد تا در برابر مغولان سر تعظیم فرود آورد:

«شخص باید مثل سایر صاحبان مال و منال از عالم گرفته تا عامی، از امیر گرفته تا بازاری، نان را به

نرخ روز خورد و از هر سو باد ببیند، خرمن پاک کند. بر بزرگ تر و قوی تر خود تملق گوید تا بتواند بر کوچک تر فرمان راند. تا شخص به پادشاهان تقرّب نجوید و تعظیم نکنند، دیگران به او سلام نخواهند گفت» (همان: ۱۳).

در مقابل شمس که اندیشه آزادی خواهی و وطن دوستی را در سر می پروراند، سخنان خرم را مردود شمرده، در پاسخ وی چنین بیان می دارد:

«هرگز نمی خواهم که چشمم به جمال این مغولان وحشی ویرانگر شهرها و دشمنان دین اسلام و اسلامیان بیفتند. به خدا راضی ام بمیرم و به این کافرهای بی انصاف شترچران بیابان گرد تعظیم نکنم ... برای مرد مسلمان مردن بهتر که تحت اطاعت کافری درآید و تعظیم به دشمن دین کند» (همان: ۱۳-۱۴).

ب) کشمکش درونی: کشمکش درونی یا عاطفی، یکی از زیباترین و پرکشش ترین جدال های این داستان به شمار می رود. «کشمکش عاطفی وقتی است که عصیان و شورشی در میان باشد و درون شخصیت داستان را متلاطم کند» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۷۴). شمس در بیشتر صحنه های داستان در جدال با درون خود به سر می برد. برای نمونه ماندن شمس در شیراز و همراهی نکردن پدر می تواند کشمکش عاطفی او برضد خود به شمار آید؛ زیرا بر خلاف عواطف خویش؛ یعنی مهر به پدر، عمل می کند و عشق و وظیفه فرزند به پدر را رها کرده، با این عمل در برابر احساسات و عواطف خود می ایستد:

«با خود گفت: اگرچه دوری از او برایم از مرگ نیز دشوارتر است؛ اما از خود اختیاری ندارم. در شیراز می مانم و در عشق خود صبر می کنم تا خداوند که فرج های نهانی دارد، دور از تصویرها رحمی به حالم فرموده یا در این غم عمرم به سر آید» (خسروی، ۱۳۷۴: ۷۹).

همچنین خواننده در بخش های دیگری از داستان، شاهد کشمکش های درونی و تردیدهای مکرر طغرا است. آن گاه که خواجه فخرالدین به شمس پیشنهاد انتخاب همسر می دهد و این خیر، کشمکش و آشوب درونی طغرا را دو چندان می سازد:

«طغرا با خود گفت: دیگر آرام و قرار ندارم. تا یک بار دیگر خودم شمس را ببینم و از او عهدی تازه بگیرم. می ترسم به اصرار پدرش که اطاعتش را واجب می داند، آخر قبول کند و به کلی راه امید من بسته شود» (همان: ۱۳۲).

ج) کشمکش اجتماعی: اگر شخصیتی در برابر قوانین حاکم بر جامعه، اصول اخلاقی و قراردادهای اجتماعی قیام کند، به کشمکشی اجتماعی دست زده است. چنانکه در این داستان، شمس برخلاف

سنت‌های حاکم بر جامعه عمل می‌کند. او قوانین و یاسای مغولان را نادیده می‌گیرد تا به خواسته خویش برسد و در این راه ثبات قدم دارد.

«اگر دختر التاجو بهادر را که خود آن شب دیده و اخلاق او را پسندیده‌ام، برایم خواستگاری کنند، حرفی ندارم. و اِلا محال است که من خود را اسیر هر زنی نمایم» (همان: ۱۳۱).

د) کشمکش جسمانی: آشکارترین کشمکش‌های داستان، جدال‌های جسمانی است. این جدال‌ها معمولاً در پی نوع دیگری از کشمکش به وجود می‌آید و باعث ایجاد هیجان در داستان می‌شود. «کشمکش جسمانی وقتی است که دو شخصیت، درگیری جسمانی دارند و به زور و به نیروی جسمی متوسل می‌شوند» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۷۳). جدال شمس با لولی شبگرد یکی از کشمکش‌های جسمانی این داستان است که خسروی از آن برای به تصویر کشیدن شجاعت شمس بهره برده است:

«شمس دید یکی آهسته می‌رود به طرف در خانه. پای برهنه از پی او رفت. وقتی که می‌خواست کلون در را بگشاید او را گرفت. او دست به کارد برد که شمس مجالش نداد و چنان نواخت به گوشش که چون کبوتر سر کنده چرخ می‌خورده، بر زمین افتاد و خون از بینی‌اش جاری شد» (خسروی، ۳۰۹: ۱۳۷۴).

همچنین جنگ میان سپاهیان شمس و لشکریان مغول، نمونه‌ای دیگر از جدال‌های جسمانی در این رمان است که سرانجام با پیروزی سپاهیان شمس و ناکامی دشمنان وی خاتمه می‌یابد:

«شمس با سپاهیان خود از جا کنده، خود را بر میمنه زدند. مصریان حمله کردند، گردوغباری سخت بلند شد. پس از چندی زد و خورد متفقاً روی به قلب سپاه مغول نهادند. شجاعان مغول چون دیدند که اغلب رو به فرار نهاده‌اند، ناچار خود را از میدان بیرون کشیده و به طرفی رفتند» (همان: ۳۸۸).

۲-۲-۴. تعلیق

با گسترش پیرنگ، حس کنجکاوی خواننده بیشتر می‌شود و مخاطب با آگاهی از عاشق شدن شمس، نسبت به سرنوشت وی علاقمند می‌شود. این علاقه‌مندی نسبت به عاقبت کار، او را در حالت انتظار و نگرانی نگاه می‌دارد. در بخشی از داستان، خواجه فخرالدین که نگران سرنوشت فرزند خویش است از او می‌خواهد تا شیراز را ترک کند و همراه وی به فیروزآباد برود. بنابراین تصمیم شمس برای رفتن یا ماندن، او را بر سر دو راهی قرار می‌دهد و این امر خواننده را مشتاق و کنجکاو به ادامه داستان می‌کند. «با خود گفت: خدایا چه کنم؟ اگر بخواهم رضای خاطر خود را در نظر بگیرم، پدرم آزرده خاطر خواهد شد و اگر به میل و رضای او عمل کنم، خود را به دست بدبختی سپرده‌ام» (همان: ۱۳۷).

۲-۲-۵. نقطه اوج

نقطه اوج داستان هنگامی است که شمس برای کسب اجازه ازدواج از شاه به اردوی گیلان رهسپار می‌شود. در این هنگام پادشاه مغول (آباقاخان)، شیفته و دلداه طغرا می‌شود. وی برای از میان برداشتن رقیب عشقی خود (شمس)، او را به جنگ با سپاه مصر می‌فرستد به امید این که کشته شود: «اگر در این جنگ کشته شد، چه بهتر و اگر سلامت ماند و ایلکان بهادر را کشت به چنگ کسان او خواهد افتاد، دیگر به یاد و فکر معشوقه نخواهد بود. پس بدون هیچ شک و تردیدی، طغرا را محبوبة خویش تصور کرد» (همان: ۳۸۰).

۲-۲-۶. گره‌گشایی

در رمان شمس و طغرا، گره اصلی داستان در پایان گشوده می‌شود و آن زمانی است که شمس بر طبق نقشه قبلی که با ملک‌ظاهر (حاکم مصر) بسته بود، در روز جنگ همراه با لشکریانش به سپاه دشمن می‌پیوندد و آباقاخان ناکام می‌ماند. با شکست آباقاخان، موانع و مشکلات از سر راه شمس برداشته می‌شود و سرانجام وی مطابق آیین اسلام با طغرا ازدواج می‌کند. از همین رهگذر عاشق و معشوق به وصال یکدیگر نایل می‌شوند:

«شمس در راه گشوده، به شبستان رفتند که آنجا را چون گلستان ارم، آراسته بودند. هر دو بر نیم‌تختی پیش هم قرار گرفتند. شمس گفت: دیدی آخر عزیزم که به قوه صبر و توکل و بردباری به آن چه می‌خواستیم رسیدیم. چگونه باید شکر خدای را به جا آورد؟» (همان: ۵۴۰).

۲-۳. شخصیت‌ها و قهرمانان داستان

در داستان‌های عاشقانه معمولاً عاشق و معشوق قهرمانان اصلی هستند و در این گونه داستان‌ها که «نوع اصلی و طبیعی عشق انسانی را نشان می‌دهد» (مرتضوی، ۱۳۷۲: ۳۴). رقیبی در کار است؛ اما در وقایع داستان نقش مؤثری ایفا نمی‌کند.

۲-۳-۱. شمس (عاشق)

شمس، پسر خواجه فخرالدین (رئیس دیلمیان فارس) است. او به‌عنوان قهرمان اصلی داستان تمام ویژگی‌های یک عاشق واقعی از قبیل: صداقت، شجاعت، فداکاری، عزت نفس و... را دارد. وی مجنون‌وار به طغرا عشق می‌ورزد. شمس، نمونه حدت و حرارت در عشق است. جسارت و گستاخی او تا به حدی است که حاضر است در راه وصال یار، سخت‌ترین موانع را از سر راه بردارد و حتی از جان

خویش نیز بگذرد:

«خواجه محمد گفت: فرزند، رقیبی سخت پیدا کرده‌ای. خداوند بر تو و ناموس تو رحم کند، به فکر جان خود باش. شمس گفت: ای خواجه، جان را در این بازار چه مقدار، ای کاش آباقاخان مرا بکشد، نه این که زنده باشم و بینم محبوبم به کام دگران شده است» (خسروی، ۱۳۷۴: ۳۶۲).

۲-۳-۲. طغرا (معشوق)

شخصیت اصلی دیگر داستان‌های عاشقانه، معشوق است. معشوق در این داستان طغرا، دختر زیباروی التاجو بهادر (امیر مغول) و طغای می‌باشد که با دیدن چهره شمس شیفته و دلدادۀ او می‌شود و آتش عشق سراپای وجودش را فرا می‌گیرد. او زنی زیبا، پاکدامن، وفادار، نیک‌منش و خردمند است. طغرا از جمله زنانی است که حاضر نمی‌شود به هر شیوه‌ای به عشق خود برسد. عشق طغرا، عشقی پاک است به همین جهت هم وی در طول داستان سعی بر آن دارد تا به هر طریقی که می‌تواند خود را از عشق آلوده به گناه حفظ کند:

«گفت: بر خود نهاده‌ام که تا زنده‌ام بر این عشق که سراپای وجودم را گرفته، صبر کنم و قدمی به هوای نفس بر ندارم تا خداوند وصالی با شرف و نیکنامی نصیب سازد» (همان: ۱۱۹).

۲-۳-۳. آباقاخان (رقیب)

از جمله شخصیت‌های فرعی این داستان آباقاخان، رقیب عشقی شمس است. او پادشاهی هوسران، خودکامه و جاه‌طلبی است که تا پایان داستان به هر طریقی در پی آن است که شمس را از میان بردارد و به کام دل خویش برسد:

«شاه که شیفته طغرا شده بود با خود گفت: دیگر شکی ندارم که این پسر دل او را ربوده و فریفته خود کرده است. پس باید به قسمی او را از میان برد که نفهمد از جانب من بوده است. وگرنه باید از این لعبت عاشق کش بی‌رحم چشم پوشید» (همان: ۳۷۱).

۲-۳-۴. واسطه‌ها

برای وصال یا دیدار مقطعی عاشقان، وجود شخص سومی لازم است. این شخص سوم عموماً دایه می‌باشد. البته این نقش معمولاً از طرف معشوق بر عهده دایه است؛ چرا که از هر کس به معشوق نزدیک‌تر و محرم‌تر است. در رمان شمس و طغرا بارها به نقش آفرینی بی‌بی فردوس (دایه طغرا) برمی‌خوریم. وی در پی چاره‌جویی برای درد عشق طغراست. چنانکه بارها به دیدار شمس می‌رود و

پریشان احوالی‌های طغرا را در غم هجران شمس برای وی بازگو می‌کند. حتی در همین رفت‌وآمدها است که لختی از گیسوان طغرا (با ارزش‌ترین دارایی وی) را به شمس هدیه می‌دهد:

«پس فردوس آن جعبه را درآورده و به شمس داد. شمس با تعجب گرفته و باز کرد. چون آن تارهای مُشکین جانان خویش را دید، مکرر بویید و بوسید و از شادی فریادی برآورد» (همان: ۸۶).

همچنین در این داستان نمی‌توان از نقش غلامان در به سامان آوردن این پیوند عاشقانه غافل بود. چنانکه در بخشی از رمان هنگامی که خبر کشته‌شدن شمس به طغرا می‌رسد، امیدوار (غلام شمس) در نامه‌ای که از جانب شمس آورده، طغرا را از زنده بودن وی آگاه می‌کند:

«طغرا چون او را تنها دید بنای گریه و زاری گذاشت؛ اما امیدوار آهسته به طغرا گفت: ای خاتون من، اندوه به دل راه مده که شمس سلامت است. نامه‌ای دارم که شب خواهم داد» (همان: ۳۹۰).

به‌طور کلی شخصیت‌های اصلی و فرعی رمان شمس و طغرا عبارت‌اند از:

شخصیت‌های اصلی	شخصیت‌های فرعی
شمس، طغرا	طغای، فردوس بیگم، التاجو بهادر، فخرالدین حسن، آبخ‌خاتون، آباقاخان، انکیانو، کلیچه، خرم، امیدوار، سعدی، احمدینال، پهلوان محمد، تاری وردی، آغافیروز، ابوالحسن شاذلی، میرقوام، بهاءالدین محمد، شمس‌الدین حسین، تیمورتاش، ایلکان بهادر، سوغانجاق نوین، بوقای، بشموت‌خان، خواجه شمس‌الدین، علاءالدین، ملک‌ظاهر، آغاکافور، مریم رومیه، خواجه بدرالدین، جمیله، ملک‌زاده محمد، میناس، بلشش، فرغون، ماری ونیسی، ظریفه، فردیند، مریه، فضلویه، سعدالدین، کشیش.

۲-۳-۵. ویژگی شخصیت‌ها

شخصیت‌های رمان شمس و طغرا، مانند داستان‌های روایی کهن، اغلب ساده، ایستا و ثابت هستند. چنانکه از ابتدا تا پایان داستان، دگرگونی و تغییر رفتاری در آن‌ها مشاهده نمی‌شود. برای نمونه شمس برای رسیدن به معشوق، ترویج دین اسلام و بیرون راندن بیگانگان از سرزمین ایران، بارها به جنگ با دشمن می‌رود و در این راه با خطرات فراوانی مواجه می‌شود؛ اما دچار دگرگونی خلقی و روحی نمی‌گردد و خواننده همان کسی را که به‌عنوان شخصیت شمس در آغاز داستان می‌شناسد، در پایان نیز وی را با همان خصوصیات و ویژگی‌های روحی درمی‌یابد؛ اما سه شخصیت التاجو بهادر، طغای و طغرا

شخصیت‌های پویای این رمان محسوب می‌شوند. چنانکه آن‌ها با تأثیر سخنان و مواظظ شیخ سعدی تغییر عقیده می‌دهند و از کیش و آیین مغول به دین اسلام روی می‌آورند. در این داستان، حضور شخصیت‌های منفی و دارای رذایل اخلاقی چون خیانت، مکر و حيله، دروغ‌گویی، رشوه‌گیری و...، بیشتر از شخصیت‌های مثبت دارای فضایل اخلاقی مانند: فداکاری، رازداری، شجاعت و... است. با این اوصاف شاید بتوان گفت که حضور فراوان شخصیت‌های منفی، رنگ و لعابی انتقادی به اثر بخشیده و نویسنده در جایگاه هنرمندی ناراضی، از وضع موجود جامعه خویش گلایه‌مند است.

محمدباقر خسروی برای معرفی شخصیت‌های این داستان از دو شیوه شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم بهره برده است. در معرفی شیخ شاذلی به شیوه مستقیم، طوری تمام جزئیات را درباره ظاهر او توصیف می‌کند که مخاطب می‌تواند شخصیت پاک و بی‌آلایش وی را مجسم نماید:

«شمس داخل شد، دید سیدی پیر با ریشی بلند و سفید و چهره‌ای نورانی و چشم‌هایی درشت و نافذ بر روی حصیری نشسته. خرقة‌ای از صوف سیاه در بر و تسیحی هزار دانه در دست و چند جلد کتاب در بر دارد» (همان: ۴۶۰).

همچنین در جایی دیگر، نویسنده با کاربرد شخصیت‌پردازی غیرمستقیم، از طریق بیان کنش و گفتار التاجو بهادر، شخصیت نیک‌سرشت و عادل وی را برای خواننده می‌شناساند:

«التاجو بهادر، تضرع مردم شیراز را پذیرفت و از قتل و غارت اهل شهر چشم‌پوشی کرد. رفیق او تیمور، هرچند اصرار کرد که این مردم مقصر و قاتل سپاه سلطانند، بگذار تا شهر را غارت کرده، لشکریان و خود را غنی سازیم. التاجو بهادر نپذیرفت و گفت: اینها رعیت سلطان هستند، نباید ولایتی را به تقصیر یک نفر خراب کرد» (همان: ۱۸).

۲-۴. حقیقت‌مانندی

یکی از عناصری که در بررسی ساختار داستان به آن توجه می‌شود، مسأله حقیقت‌مانندی است. «هرقدر داستان به واقعیت‌های زندگی نزدیک باشد، به همان نسبت تأثیر بیشتری بر خواننده می‌گذارد و باعث می‌شود حوادث داستانی را بیشتر درک کند» (بیشاب، ۱۳۷۴: ۳۹). رمان‌های تاریخی به دلیل داشتن بن‌مایه رئالیستی، عنصر حقیقت‌مانندی را به‌خوبی به خدمت گرفته‌اند. خسروی نیز از جمله نویسندگان است که رسالت خود را در ثبت وقایع تاریخی به‌خوبی حفظ کرده، جانب‌دارانه بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه خویش را به نمایش می‌گذارد و این مسأله به حقیقی‌تر جلوه کردن داستان، کمک

شایانی نموده است. در رمان شمس و طغرا، حقیقت‌هایی نظیر: انواع خشونت‌ها و ظلم برضد مردم مظلوم و بی‌دفاع، قتل و آدمکشی، دزدی، فقر و تنگدستی و به‌کارگیری حيله و نیرنگ، با صراحت هرچه تمام‌تر به تصویر کشیده شده است. مسأله فساد درباری و سوءاستفاده از مقام و منصب، حقیقتی است که نویسنده به بیان آن پرداخته است:

«سلطان گفت: ای پسر بگو بینم چرا تیمورتاش امیر آخور ما را کشتی؟ شمس گفت: این اشخاص وقتی لازم‌الرعايه و محترم هستند که در خدمت ولی نعمت خود مرتکب خیانت و نمک به حرامی نشوند. چاکر تیمورتاش امیر آخور را نکشته، بلکه دزدی راهزن که مایه اغتشاش مملکت و آزار رعایای سلطان و سلب اطمینان آن‌ها از عدالت پادشاه بود، را کشته...» (خسروی، ۱۳۷۴: ۳۴۳).

۲-۵. درونمایه

درونمایه اصلی رمان شمس و طغرا، عشق است. نویسنده به عشق‌نگاهی احساساتی، اخلاقی و مبتنی بر احکام شرع دارد. او دین اسلام را تبلیغ می‌کند و با اقلیت‌های دینی همچون یهودیان، مغولان و بدکاران سر ستیز دارد. در عین حال با نگاهی ملی‌گرایانه، بر محافظت از وطن در برابر متجاوزان تأکید می‌کند و امرای ضعیف‌النفس، قدرت‌پرست و فاسد را آفت کشور می‌داند. وی آرزومند ایرانی مستقل به دور از هرگونه تجاوز بیگانگان است. عامه مردم نقش چندانی در این داستان ندارند و نویسنده شورش‌های آنان را که غالباً ریشه در تحریک‌شدن احساسات مذهبی آن‌ها دارد، تقبیح می‌کند:

«عوام چندان معرفت و دانشی ندارند که به معایب و ضرر هر کار فکر کنند. همین قدر که بهانه به‌دست آورده و به هیجان آمدند، دیگر نه ملاحظه از بازخواست سلطان و نه از قتل و غارت دارند. در آن موقع، نه دیگر عقلا و اعیان و نه نصایح و مواعظ علما و دانشمندان ثمری به حال آن‌ها نمی‌بخشد و تسکین آن‌ها جز به دم شمشیر و قتل هزاران نفر مشکل است» (همان، ۲۹۴).

۲-۶. زاویه دید

انتخاب شیوه درست و مناسب در نقل داستان اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا «رویکرد نویسنده را نسبت به موضوع و محتوای اثر نشان می‌دهد» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۳۳). رمان شمس و طغرا با زاویه دید سوم شخص یا دانای کل نگارش یافته است. در این نوع زاویه دید، خسروی تمام حالات و اعمال شخصیت‌ها را از بیرون داستان گزارش می‌دهد و حتی گاهی به شرح و تفسیر رویدادها و شخصیت‌ها می‌پردازد. به‌عنوان نمونه در عبارت زیر، نویسنده آزادی عمل دارد و از بیرون داستان ابتدا حس

عاشقانه شمس را نسبت به طغرا برای خواننده شرح می‌دهد سپس به قالب طغرا می‌رود و متقابلاً احساس او را هم نسبت به شمس بیان می‌کند:

«هر بار که نگاه آن دو با هم تلاقی می‌کرد، یک فروغ و بارقه در آن ماهتاب از آن چشم‌های فتنان به چشم شمس می‌تافت که تا قعر دلش اثر می‌کرد. تاب آن بارقه را نیاورده و بدنش می‌لرزید و چشم بر هم می‌نهاد. آن دلبر طناز از هر نظر که به آن چهره و اندام ورزیده می‌کرد، تیری به جگرش می‌نشست و حالتی که خود هم ندانستی چیست در او ظاهر می‌شد» (خسروی، ۱۳۷۴: ۲۸).

۲-۷. صحنه و صحنه‌پردازی

شمس و طغرا زمانی تاریخی است، از این رو نویسنده کوشیده زمان و مکان وقوع حوادث را به‌طور دقیق و همراه با جزئیات بیشتری بیان کند تا داستانی حقیقی و واقع‌گرا را به تصویر کشد. وقایع این داستان مربوط به زمان حکومت آبخ‌خاتون و فرمانروایی آباقاخان مغول است و مکان وقوع حوادث شهر شیراز می‌باشد. در حقیقت، وقایعی که در این رمان اتفاق افتاده در چنین زمان و مکانی است و نویسنده زندگی مردم و اوضاع و احوال سیاسی-اجتماعی آن دوره را به نمایش می‌گذارد.

۲-۸. گفت‌وگو

گفت‌وگو جزء عناصری است که بخشی از داستان را به خود اختصاص می‌دهد. نویسندگان به کمک گفت‌وگو در بسیاری از موارد شخصیت‌های داستانی خود را به مخاطب می‌شناسانند. اگر از عنصر گفت‌وگو در داستان به‌خوبی استفاده شود، می‌تواند «نقش جان‌بخشی به شخصیت‌های داستانی را ایفا کند» (نوبل، ۱۳۸۵: ۴۱). در حقیقت «نویسنده با بهره‌گیری از گفت‌وگو تصویرهایی می‌آفریند تا حوادث داستان را به‌صورت ملموس‌تر به خواننده بنمایاند» (کنی، ۱۳۸۰: ۱۳۳). در داستان شمس و طغرا، گفت‌وگو نقش اساسی دارد. برخی از گفت‌وگوها، گفت‌وگوهای معمولی است که گاه میان برخی از قهرمانان داستان پیش می‌آید. به‌عنوان نمونه گفت‌وگوی شمس و سعدی، هنگامی که شمس می‌خواهد در شیراز بماند و برای کسب اجازه پدرش از سعدی می‌خواهد تا او را کمک کند. البته از طریق همین گفت‌وگوهای معمولی هم می‌توان به راز درون قهرمان داستان پی برد. چنان که شمس در نزد سعدی، دلیل ماندن خویش را در شیراز چنین توجیه می‌کند:

«می‌خواهم در صحبت مردان دانشمند تکمیل علوم لازمه کنم. هم در بد و نیک کارهای زمانه، کارآزموده و آگاه گردم و نیز در محضر حضرت شیخ از برکت انفاس پاک و پندهای ایشان از

گرداب جهل و نادانی به ساحل علم و هدایت روم» (خسروی، ۱۳۷۴: ۱۱۷).

و سعدی نیز در پاسخ به این ادعا و اطلاع از سخنان کذب شمس می گوید:

«ای فرزند چندان خود را رنجه مساز، این دیگر مسأله عشق است که تو را بی اختیار کرده و اُلا پدری داری عاقل و دانشمند به انواع علوم آشنا و بر تو مهربان و صاحب انواع نعمت‌ها از ملک و مال و خادمان و غلامان که تمام آن را از بهر تو می‌خواهد و به هر قدر که لازم داند، وسیله تحصیل علم از بهر تو فراهم کند، آنچه را هم که تا کنون آموخته‌ای بیش از آن است که نزدیکان تو آموخته‌اند» (همان: ۱۱۷).

از دیگر گونه‌های گفت‌وگو در این داستان می‌توان با خود سخن گفتن، گلایه کردن، نیایش، نامه نوشتن، وصف قهرمانان، پیام‌دادن و... را نام برد. رازگویی «وصف قهرمانان و گفت‌وگوهای عاشقانه در غنایی کردن داستان نقش اساسی دارد و به دلیل گره‌گشایی در داستان، از جذابیت خاصی برخوردار است. داستان پرداز به مدد آن در روند کلی داستان انقلاب ایجاد می‌کند و چه بسا که افشای رازی، سرنوشت قهرمان داستان و نیز جریان حوادث آن را دگرگون می‌کند» (سرامی، ۱۳۸۳: ۳۰۴). طغرا سرانجام پس از جدالی درونی بر آن می‌شود تا ماجرای عشقش را با بی بی فردوس (دایه خویش) در میان بگذارد و از وی خواستار چاره‌گری شود:

«گفت: ای بی بی جان، اگر بدانی که چه حالی دارم و چه قلب اندوهگینی، تو هم با من نشسته می‌گیری و مثل من هیچ شبی تا صبح نخواهی خوابی. بر هر چیزی که از آن بهتر و نفیس‌تری نیست چون خود را مشغول می‌سازم موفق نمی‌شوم. آیا بدبخت‌تر از من شنیده یا دیده‌اید که در اول جوانی گرفتار کسی شده‌ام که نه دستم به او می‌رسد که او را یک نظر ببینم نه از عالم خبر دارد. نه می‌توانم از حال خود به او خبر دهم یا از او پرسش کنم» (خسروی، ۱۳۷۴: ۷۲).

یکی دیگر از نمونه‌های گفتار در این داستان، نیایش است. مناجات شمس با خداوند، هنگامی که شمس متوجه دلدادگی آباقاخان نسبت به طغرا می‌گردد، از همین نوع است:

«شمس را آن شب خواب به چشم نرفت. می‌نشست و باز به پهلو می‌افتاد و فکرها می‌کرد. آن‌گاه رو به آسمان کرد و گفت: خداوندا اگر مقدر فرموده‌ای که طغرا نصیب کافری شود، هم امشب جان مرا بستان» (همان: ۳۶۱).

از دیگر گونه‌های گفت‌وگو در این داستان، نامه‌نگاری‌های عاشقانه است. در بخشی از داستان، شمس در نامه‌ای که به طغرا می‌نویسد، عشق و دلدادگی خود را این گونه بیان می‌کند:

«ای قبله جان و مالک قلبم، هر قدر اندیشه می‌کنم عبارتی نمی‌یابم که به وسیله آن بتوانم شرح غم و ملالت خود و آنچه که از عشق تو بر من می‌گذرد را عرضه دارم. حیرانم چه بنویسم، یک نظر دیدم و از پدر و خویش و اقربا و دولت و نعمت و راحت و عزت خود گذشتم؛ اما متنی بر کسی ندارم؛ زیرا که به حالی هستم که این همه بر من وبال است و عذاب» (همان: ۱۴۸).

۲-۹. سبک

شمس و طغرا از جمله نخستین رمان‌های تاریخی معاصر محسوب می‌شود که در آن «تاریخ نقش مهمی ایفا می‌کند و بهانه‌ای برای گسترش روند عاشقانه داستان است و نگارنده آن نگاهی تحلیلی به طبقات درباری و شیوه زندگی و آداب و رسوم مردم دارد» (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱۷۶). در حقیقت «شمس و طغرا، رمانی بینابین میان یک شکل جدید حکایت‌گویی (رمان) و انواع قدیمی‌تر آن است. خسروی، میان ارزش‌های گذشته و حال، میان ذهنیت مطلق‌گرا و تعلیمی و ذهنیت دموکرات و شکاک در نوسان است و این نوسانات بر نوع شکل‌گیری عناصر رمان وی تأثیر می‌گذارد» (نفیسی، ۱۳۸۱: ۲۱۵). نویسنده در نگارش این اثر از زبانی ساده و روان استفاده نموده، بیشتر جملات به صورت کوتاه بیان شده است. همچنین در این داستان، صنایع بدیعی و بیانی (تشبیه، استعاره، تشخیص، ارسال‌المثل و کنایه) با بسامد اندکی کاربرد داشته است.

۲-۱۰. لحن

در رمان شمس و طغرا، لحن نویسنده متناسب با حادثه رخ داده در داستان متغیر است. زمانی که از درد هجران و دوری عاشق و معشوق سخن به میان می‌آید، نویسنده لحنی غم‌انگیز و اندوهگین دارد و با حالتی شادمانه از وصال و ازدواج شمس و طغرا صحبت می‌کند. همچنین نگارنده، مسأله ظلم و بی‌عدالتی و مشکلات موجود در جامعه را با بیانی انتقادی و تأسف بار به نمایش می‌گذارد. در قسمتی از داستان، نویسنده با لحنی حماسی و اغراق‌آمیز از شجاعت و مهارت شمس در تیراندازی سخن می‌گوید:

«سلطان و امیرالامرا به اسب تازی و تیراندازی مشغول شدند، ناگاه نره آهویی که دو سگ او را دنبال کرده بودند، آمده از پیش سلطان گذشت. سلطان سه تیر بدو افکند نخورد؛ اما یکی از سگ‌ها را از پا در آورد، خشمگین شد. چون آهو از اطراف شمس می‌گذشت، سلطان فرمود آن هم شکار تو باشد. شمس، اسب از جا برانگیخت و چنان با آهو رفت که از چشم ناپدید شد. ناگاه از آن طرف

دشت با تیغ برهنه و نره آهو در جلوی دوان بازگشت، او را هم چنان بیاورد تا برابر سلطان. آن گاه شمشیر را بر کتفش نواخت که تا روی دمش به دو نیمه شد» (همان: ۳۴۴).

۲-۱۱. فضا و رنگ

داستان شمس و طغرا به تناسب مسائل و موانعی که بر سر راه شخصیت‌ها قرار می‌گیرد نظیر: دوری عاشق و معشوق، جدایی مادر از فرزند، تعصبات قومی و قبیله‌ای، قتل و تجاوزهای بی‌رحمانه و... دارای فضا و رنگی غم‌انگیز و اندوهگین است. به طوری که خواننده نیز با خوانش این داستان متأثر می‌گردد. در جایی از داستان توصیف فضای غم‌انگیز و دردناک جان سپردن مریه در غربت به خوبی نمایش داده شده است:

«مریه که از آن ناز و نعمت و مال و عزت و مقام بانویی به این ذلت اسیری و بندگی افتاده بود، روزبه‌روز اندوه باطنی رنجورش می‌ساخت. تا آن که پس از شش ماه، آثار تب در او بروز کرد و علائم مردن را در خود دید. شبی درخواست کرد که جمیله به بالین او آید. بیامد و او را دلداری داد، او بگریست و با بعضی کلمات شکسته و بریده که از عربی آموخته بود، قدری به او دعا کرد و گفت: من خود را رفتنی می‌نگرم و از آن بابت غمگین نیستم، بلکه خوشحالم؛ اما از طرف این دختر افسرده و نگرانم، او را به شما می‌سپارم. ماری از سخنان مادر به گریه افتاد و خود را در آغوش او افکند» (همان: ۴۷۹).

۲-۱۲. نماد

داستان شمس و طغرا را می‌توان اثری نمادین به حساب آورد. چنانکه محمدباقر خسروی در این رمان «مقطعی از تاریخ گذشته ایران را موضوع داستان خود قرار می‌دهد که مجازاً و به طور نمادین، تصویری از عصر نویسنده در آن نمایان است» (غلام، ۱۳۸۱: ۱۶۴). وی ضعف ایرانیان را در مقابله با قدرت مغولان با ضعف حکومت قاجار در مواجهه با قدرت روسیه و انگلیس برابر می‌نهد تا بنمایاند که امنیت و هویت ملی ایران در خطر است. از این رو نویسنده کوشیده تا در قالب رمان، اشخاصی را خلق کند که هر کدام بیانگر تیپ خاصی از انسان‌ها باشند. برای نمونه: شمس در این داستان، علاوه بر عاشق‌پیشگی، تیپ انسان‌های مبارز و آزادی‌خواهی است که با درایت و خردمندی، سعی در حفظ وطن از تسلط بیگانگان دارند. همچنین طغرا، نماینده دختران پاک، ساده و معصومی است که همواره نجابت، شرف و آبروی خویش را بازیچه هوا و هوس قرار نمی‌دهند. آباقاخان، نماد ظلم و ستمگری است و یادآور

انسان‌های متجاوز است که از قدرت تنها برای دستیابی به هدف خویش استفاده می‌کنند و نیز در این راه حقوق دیگران را پایمال می‌نمایند. همچنین کسانی نظیر: مریم رومیه، فرغون، ظریفه و مریه، مظهر زنان ستم‌دیده‌ای هستند که همواره به خاطر ضعف و ناتوانی، به آن‌ها ظلم و ستم می‌شود. سعدی در این داستان نماینده تمام افراد دانا و خردمندی است که از حکمت کارها آگاهی دارند و اغلب به‌عنوان مشاور برگزیده می‌شوند. در جدول زیر انواع نمادهای موجود در رمان شمس و طغرا آمده است.

شمس ⇨ آزادی خواهی، خردمندی	تیمورتاش ⇨ منفعت طلبی
طغرا ⇨ پاکی، سادگی، معصومیت	ایلکان بهادر ⇨ حيله گری
فردوس بیگم ⇨ دلسوزی و ترحم	سوغانجاق نوین ⇨ منفعت طلبی
طغای ⇨ عطوفت و مهربانی	ملک ظاهر ⇨ شجاعت و دلاوری
خرم ⇨ ترسو و ضعیف	احمدینال ⇨ ضعف و ناتوانی
امیدوار ⇨ خردمندی	مریم رومیه ⇨ ستم‌دیدی
آباقاخان ⇨ ستمگری	خواجه بدرالدین ⇨ سخاوتمندی
آبش خاتون ⇨ ضعف و بی‌ارادگی	جمیله بانو ⇨ ترحم و دلسوزی
انکیانو ⇨ منفعت طلبی	ملک‌زاده محمد ⇨ بی‌خردی
خواجه فخرالدین ⇨ خردمندی	منیاس ⇨ منفعت طلبی
التاجو بهادر ⇨ مروّت و جوانمردی	بلنش ⇨ ستم‌دیدی
کلیچه ⇨ حيله گری	فرغون ⇨ ستم‌دیدی
آغا کافور ⇨ خیانت‌پیشگی	ماری ونیسی ⇨ پاکی، سادگی، معصومیت
پهلوان محمد ⇨ صدق و راستی	ظریفه ⇨ مظلومیت
تاری وردی ⇨ ساده‌لوحی	فردیند ⇨ مظلومیت
آغافیروز ⇨ نادانی	مریه ⇨ مظلومیت
ابوالحسن شاذلی ⇨ پاکی و خلوص	فضلویه ⇨ بی‌خردی
میرقوام ⇨ جهل و نادانی	خواجه سعدالدین ⇨ نادانی
بهاء‌الدین محمد ⇨ ظلم و بی‌رحمی	بوقای ⇨ تعصب و غیرت‌مندی
کشیش ⇨ هوسرانی	سعدی ⇨ درایت و خردمندی

۳. نتیجه

در رمان شمس و طغرا، نویسنده به خوبی توانسته میان بخش‌های مختلف عناصر داستان پیوند برقرار کند و ارتباط میان ساختار و محتوا را مستحکم نماید که این امر بیانگر ذوق هنری و مهارت وی در عرصه داستان‌پردازی است. این اثر از حیث موضوع، شروع و پایان، مانع یا گره داستانی و نیز از حیث شخصیت‌ها و عنصر زمان و مکان، بسیاری از ویژگی‌های یک داستان خوب را داراست. شروع داستان و سیر رویدادهای آن به سمت اوج و سرانجام پایان، بسیار آرام و منطقی است و کمترین عمل و یا کنشی بدون زمینه‌چینی و خارج از رشته علت و معلول اتفاق نمی‌افتد. نثر رمان کهن، روان و رنگ و بویی رمانتیک دارد. جمله‌ها کوتاه و فضا، فضایی حزن‌آلود است. همچنین نویسنده با توصیف جزئیات مکان‌ها بر غنا و جذابیت متن افزوده است.

کتابنامه

- بیدگلو، رضا (۱۳۸۰)، *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: نشر مرکز.
- بیشاب، لئونارد (۱۳۷۴)، *درس‌هایی درباره داستان‌نویسی*، ترجمه کاوه دهگان، چاپ چهارم، تهران: زلال.
- حداد، حسین (۱۳۸۷)، *بررسی عناصر داستان ایرانی*، چاپ اول، تهران: سوره مهر.
- خسروی، میرزا محمدباقر (۱۳۷۴)، *شمس و طغرا*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دشتی، محمد (۱۳۷۷)، «بررسی نخستین رمان‌های تاریخی فارسی»، *فصلنامه کیهان فرهنگی*، (۱۴۸)، آذر و دی، صص ۴۴-۶۴.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۷۴)، *منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی*، تهران: نیما.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۸۳)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: علمی و فرهنگی.
- شاه‌محمدی، مریم (۱۳۸۳)، *نهضت ترجمه و تأثیر آن بر حوزه داستان‌نویسی معاصر در بررسی تطبیقی شمس و طغرا با سه تفنگدار و تهران مخوف با بینوایان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت معلم تهران.
- غلام، محمد (۱۳۸۱)، *رمان تاریخی*، تهران: چشمه.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۴)، *هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر*، تهران: نشر مرکز.
- کامشاد، حسن (۱۳۸۴)، *پایه‌گذاران نثر جدید فارسی*، تهران: نشر نی.

کنی، ویلیام پاتریک (۱۳۸۰)، چگونگی ادبیات داستانی را تحلیل کنیم، ترجمه مهرداد ترابی و محمد حنیف، تهران: زیبا.

محمدی، محمد (۱۳۹۳)، جایگاه زن در رمان شمس و طغرا از محمدباقر خسروی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی تهران.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۲)، فردوسی و شاهنامه. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی.

مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۴)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه محمد نبوی و مهران مهاجر، چاپ دوم. تهران: آگه.

میرصادقی، جمال (۱۳۹۲)، عناصر داستان، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.

میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۷)، سیر تحول ادبیات داستانی و نمایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نقیسی، آذر (۱۳۸۱)، خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی، به کوشش علیرضا اعتصام، تهران: نشر مرکز.

نوبل، ویلیام (۱۳۸۵)، راهنمای نگارش گفت‌وگو، ترجمه عباس اکبری، چاپ دوم، تهران: سروش.

نورا، محبوبه (۱۳۸۹)، «بررسی موردی دو رمان تاریخی امیر ارسلان نامدار و شمس و طغرا»، نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان رشته‌ای دانشگاه فردوسی مشهد.

نیکیتین، ب (۱۳۸۵)، «رمان تاریخی در ادبیات فارسی کنونی»، ترجمه احمد سمیعی، نامه فرهنگستان، (۳۰)، تابستان، صص ۱۶۸-۲۰۴.

ولی‌نیا، بهارک؛ محمدی، ابراهیم (۱۳۹۲)، «نوع‌شناسی تطبیقی رمان تاریخی فارسی و عربی از سروالتر انگلیسی و جرجی زیدان تا محمدباقر خسروی»، فصلنامه کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی دانشگاه کرمانشاه، سال سوم، (۱۱)، پاییز، صص ۱۳۵-۱۶۰.

یاوری، حورا، (۱۳۸۲)، ادبیات داستانی در ایران زمین، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.

References

Bidgloo, Reza, (2001), *Archeology in Contemporary Iranian History*, Tehran: Markaz Publishing.

Bishab, Leonard, (1374), *Lessons on Writing Fiction*, translated by Kaveh Dehgan, fourth edition, Tehran: Zalal.

- Dashti, Mohammad, (1998), "A Study of the First Persian Historical Novels", *Kayhan Farhangi Quarterly*, No. 148, Azar and Dey, pp. 44-64.
- Gholam, Mohammad, (2002), *Historical Novel*, Tehran: Cheshmeh.
- Haddad, Hossein, (2008), *A Study of the Elements of Iranian Fiction*, First Edition, Tehran: Surah Mehr.
- Kamshad, Hassan, (2005), *The Founders of New Persian Prose*, Tehran: Nashr-e Ney.
- Katozian, Mohammad Ali Homayoun, (2005), *Eight Articles in History and Contemporary Literature*, Tehran: Markaz Publishing.
- Kenny, William Patrick, (2001), *How to Analyze Fiction*, translated by Mehrdad Torabi and Mohammad Hanif, Tehran: Ziba.
- Khosravi, Mirza Mohammad Baqer, (1374), *Shams and Toghra*, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Makarik, IRNA Rima, (2005), *Encyclopedia of Contemporary Literary Theories*, translated by Mohammad Nabavi and Mehran Mohajer, Ch II, Tehran: Agah.
- Mir Abedini, Hassan, (2008), *The Evolution of Fiction and Drama Literature*, Tehran: Academy of Persian Language and Literature.
- Mirsadeghi, Jamal, (2013), *Elements of the Story*, third edition, Tehran: Sokhan Publications.
- Mohammadi, Mohammad, (2014), The Position of Women in the Novel Shams and Toghra by Mohammad Baqer Khosravi, M.Sc. Thesis, Allameh Tabatabaei University, Tehran.
- Mortazavi, Manouchehr, (1993), *Ferdowsi and Shahnameh*, Tehran: Institute of Cultural Studies.
- Nafisi, Azar, (2002), *Political, Literary, Youth Memoirs*, by Alireza Etesam, Tehran: Markaz Publishing.
- Nikitin, B, (2006), *Historical Novel in Modern Persian Literature*, translated by Ahmad Samiei, Academy Letter, No. 30, Summer, pp. 168-204.
- Nobel, William, (2006), *Guide to Dialogue Writing*, translated by Abbas Akbari, Ch II, Tehran: Soroush.

Nora, Mahboubeh, (2010), A case study of two historical novels of Amir Arsalan Namdar and Shams and Toghra, the first national conference on Persian literature and interdisciplinary research of Ferdowsi University of Mashhad.

Serami, Ghadmali, (2004), *From the Color of Flowers to the Suffering of Thorns*, Tehran: Scientific and cultural Center.

Shahmohammadi, Maryam, (2004), Translation Movement and Its Impact on the Field of Contemporary Fiction in a Comparative Study of Shams and Toghra with Three Musketeers and Terrible Tehran with the Poor, M.Sc. Thesis, Tehran Teacher Training University.

Valinia, Baharak; Mohammadi, Ebrahim, (2013), A Comparative Typology of Persian and Arabic Historical Novels from English Servalter and George Zidan to Mohammad Baqer Khosravi, *Quarterly Journal of Comparative Literature*, University of Kermanshah, Year 3, Issue 11, Fall, pp. 135-160.

Yavari, Hora, (2003), *Fiction in Iran*, translated by Peyman Matin, Tehran: Amirkabir.

Zolfaghari, Hassan, (1374), *Romantic Poems of Persian Literature*, Tehran: Nima.